

# مبنای ارتزاق در نظام پرداخت دولتی

حجت الاسلام محسن قنبریان

بحثی که در این متن دنبال می‌کنیم بیان روشن از "چهارچوب فقهی نظام جبران خدمات دولتی" است البته با تکیه بر مبنای ارتزاق.

قبل از ورود به بحث باید سه مقدمه لازم را بیان کنیم تا رویکرد ما در موضوع سخن روشن شود.

## مقدمه اول

### رابطه فقه و سناریوهای پرداخت

در ابتدا باید از خود بپرسیم در مساله "نظام پرداخت دولتی" چه انتظاری از فقه داریم؟

در تدوین لایحه و بررسی راه‌های موجود برای موضوع نظام پرداخت همانگونه که دقت در سناریوها و واقعیات موجود (اعم از محدودیت‌های منابع و مصوبات قانونی و...) مهم است شناخت بیان شرعی، محدودیت‌ها و راهکارهایی که فقه، پیش روی ما می‌گذارد، مهم و اساسی است نه فقه به تنهایی می‌تواند جای برنامه‌ی کارگزار را بگیرد و نه حکمران مسلمان، می‌تواند بی‌توجه به مبانی فقهی، قانون اسلامی تدوین کند.

به نظر می‌رسد آنچه در پیشینه تمدنی ما در ارتباط با معماری بناها و ساختمان‌های دوره صفویه رخ داده، در اداره‌ی اقتصاد هم قابل بازتولید است. همانگونه که معماری بنا با نگاه به آداب اسلامی (اعم از توجه به جهت قبله و محور شدن مساجد و...) و با سلیقه خود ساختمان را بنا می‌کرد، کارگزار مسلمان نیز می‌تواند در عین توجه به چهارچوبهای فقهی، برنامه‌های خود را جهت تدبیر امور جامعه ارائه دهد.

پرواضح است که حکمران منحصر در یک راه نیست بلکه می‌تواند به سلیقه خود سناریوهای زیادی را تدوین کند.

## مقدمه دوم

### توجه به شاخص‌های جزئی عدالت است

ما در این بحث به دنبال بایسته‌های کلی نیستیم یعنی نظام عادلانه پرداخت خدمات و رضایت عامه کارکنان را مفروض گرفته‌ایم.

بلکه با نظریه تراث فقهی، دنبال معنا کردن بایسته عدالت در رویکردها و برنامه‌ها و ذکر شاخصه‌های جزئی عدالتیم

## مقدمه سوم

### محور قرار دادن یک نظریه مبنا (ارتزاق)

این توجه بخاطر آنست که این نظریه مثل قاعده عمل کند و همه برنامه‌ها و سناریوها با نگاه به آن تدوین شوند اهمیت این مقدمه آنجا روشن می‌شود که نظریات گوناگون و استفاده از قاعده‌های مختلف

اولاً: شناخت عدالت را دچار چالش می‌کند.

دوما: موجب نارضایتی می شود.

سوما: منطقی برای توضیح و توجیه سیاست ها از طرف حکمران باقی نمی گذارد.

لذا نیازمند یک منطق واحد هستیم تا بر همه برنامه ها چتر بیندازد.

## بیان شاخص های عدالت

نظریه ای که برای بیان شاخص های عدالت طرح می شود از مجموعه نظرات شهید مطهری به عنوان سخنگوی مبانی انقلاب برگرفته شده است.

اولاً جامعه نیازمند برنامه و قانون است

دوما قانون باید عادلانه باشد و لایحه ای که مبتنی بر عدل نباشد میتوان گفت اصلاً قانون نیست عدلیه به عنوان یکی از شاخص ترین جریان های شیعی برای همین به اسم عدالت شهرت پیدا کردند که هر قانونی را نمیتوان پذیرفت و درین گونه موارد "هر آنچه خسرو کند شیرین بود" یک تلقی انحرافی از ماجراست. جان کلام همین رویکرد را می توان در بیان رهبری در کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی یافت که می فرمایند: اگر دینی را دیدید که مغایر با عدالت است یا از خدا نیست یا تحریف شده.

سوما عدالت هم باید مبتنی بر یک استحقاق باشد به این بیان که سندی برای حقانیت فرد درست کند.

چهارم این سند حقانیت هم باید مبتنی بر یک واقعیت خارجی باشد نه مبتنی بر یک اعتبار صرف و نه اینکه هر کسی، هر طور و با هر معیار دلخواهی سند حقانیت درست کند و گرنه کماکان بحث و اختلاف در مورد عدالت و استحقاق به عدد نفوس آدمی تکثیر شده و پایانی هم ندارد. این نکته باعث میشود در تدوین برنامه ها نگاهمان را معطوف به یک افق واحد کنیم و آنچه در بحث باید به عنوان یک دستگاه سنجش دنبال کنیم همین است که قانون دست آخر مبتنی بر یک واقعیت خارجی است یا خیر؟

اما برای بیان نظریه مبنا که "ارتزاق" نام دارد باید از باب مقدمه انواع پرداخت در اسلام را بازگو کنیم تا این مبنا روشن تر شده و از مابقی نظرات رقیب خود را جدا کند.

در کل ۴ مدل پرداخت از بیت المال (از زمان پیدایش) داشتیم.

۱. "صله" که با توجه به اینکه بحث ما در مورد پرداخت ماهانه و مستمر است به کارمان نمی آید زیرا مقطعی و غیر مستمر است.

۲. "نصیب و سهم" این مدل نیز در حوزه های خاص کارکرد دارد و هم از حیث منابع محدود است (مثل زکات و خمس و...) و هم از حیث تخصیص آن به افراد مضیق است (مثل افراد مستمند و...) لذا این مدل هم به خاطر عدم شمول و فراگیری به درد بحثمان نمی خورد

۳. "اجرت" یکی از انواع پرداخت هایی است که فراگیری لازم را دارد و به صورت عقد اجاره و جعاله با افراد بسته میشود این مدل می تواند برای بحثمان (البته به عنوان نظریه رقیب) مفید باشد.

۴. "رزق" تامین معاش افراد توسط حاکم است.

دو مدل اخیر مناسب برای بررسی مدل پرداخت در زمانه ماست اما برای اینکه این دو به خوبی شناسایی شوند باید تفاوت های آنها را بیان کنیم

#### تفاوت اول

اینکه رزق یک نوع پرداخت حکومتی است بدون معاوضه یعنی پرداخت حاکم در این مدل برای تامین معاش است اما نه با نگاه به میزان عمل و اثرگذاری آن در جامعه بلکه نگاه ما حاکم در پرداخت صرفاً به عنوان کارگزار است نه فعلی که انجام داده است برعکس اجرت که ملاک پرداخت خود فعل است لحاظ همه لوازم آن (اعم از مدت قرارداد، قیمت روز و بازار و حتی هزینه فرصت)

#### تفاوت دوم

رزق عقد جایز است ولی اجاره عقد لازم است

#### تفاوت سوم

برای فارغ کردن فاعل است به این بیان که از تامین خرجهای زندگی خیالش راحت باشد و با فراغت تمام به شغل دولتی خود (اعم از کارشناسی یا مدیریتی و...) بپردازد

#### تفاوت چهارم

رزق به حسب مصلحت عمومی پرداخت می شود و مثل اجرت نرخ بازاری ندارد لذا قابل زیادت و نقصان است و ما به ازای بازاری اش در نظر گرفته نمی شود بلکه حاکم با لحاظ مصلحت می تواند بیشتر و یا کمتر از بازار او را تامین کند اما اجرت تابع قرارداد معین است و در آن زیادت و نقصان امکان ندارد به عنوان مثال اگر مبلغ ۲۰ میلیون بسته شده دیگر کم یا زیاد کردنش ممکن نیست

#### تفاوت پنجم

در مورد رزق امکان تبدیل بخشی از آن به اجناس (مثل رفاهیات غیر نقدی و...) وجود دارد اما در اجرت باز تابع قرارداد معین است و امکان تبدیل وجود ندارد.

### اما چرا سراغ نظریه ارتزاق رفتیم؟

وجه برتری این مبنا اینست که پرداخت در برخی مناصب و پستهای دولتی فقط از طریق رزق امکان دارد و در غیر این صورت حرام است. آنجایی هم که میشود از مدل اجرت بهره برد بخاطر وحدت رویه ساخت یک نظام هماهنگ پرداخت از مدل رزق استفاده میکنیم و این تبدیل جایز است و آسیبهای مدل اجاره را ندارد.

نکته: اگر به دنبال یک نظام جامع پرداخت بودیم که هم بخش خصوصی را هم شامل شود قطعاً به دنبال یک مدل دوگانه رزق و اجرت می گشتیم اما فعلاً در این بحث پرداخت دولتی را دنبال می کنیم.

## اثبات مبنای ارتزاق

برای اثبات این نظریه از سه قاعده فقهی بهره برده شده که متخذ از اجماع یا فتوای مشهور و یا اعظام فقهای شیعه هستند

۱. قاعده شیخ طوسی: پرداخت به مدیران از طریق ارتزاق

فعل کارگزار بدون ارزشگذاری بازاریست و پرداختش با نگاه به تامین معیشت و نفقه و فراغتش برای خدمات عمومیست.

نکته دقیق دیگر اینکه چنانچه صاحب جواهر هم توجه کرده عدم جواز اجرت بر (مثل) قاضی از باب واجب بودن و منع تکسب از واجبات نیست بلکه از باب مناصب سلطان و شعب حکمرانی بودن است که در آنها اجرت مجاز نیست و فقط ارتزاق درست است ثمره این دریافت شایسته این است که حتی اگر اشتغال به این مناصب بر فرد واجب نباشد و مستحب باشد یا حتی آن هم نباشد اخذ اجرت و پرداخت جبران خدمات بوسیله اجرت جایز نیست و حتی از بیت المال (نه متحاکمین و مردم) هم نمی‌توان اجرت داد.

شاکسه جزئی این قاعده در قانون ماده ۳ رسیدگی به دارایی مقامات مصوب ۹۴،۱۰،۷ مشخص شده و ۲۴ طایفه را می‌شمارد که به عنوان مقامات دولتی شناخته شده و باید مشمول این قاعده شیخ طوسی باشند.

توجه: غیر از تطبیق قاعده شیخ طوسی بر این ۲۴ مورد چند قرینه آشکار هم قابل طرح است که ثابت می‌کند اینها شعب حکمرانی اند.

الف) برداشت عرف از این مناصب

ب) مراجعه قانون گذار در غیر از این قانون هم اینها را شعب حکمرانی می‌داند مثلاً در قوانین مجازات اسلامی منع از تصدی مسئولیت دولتی شامل اینها می‌شود.

ج) قرینه شرعی که جبران خطای حاکم و قاضی با بیت المال است و اینجا هم چنین است.

## قاعده شیخ انصاری: پرداخت در حوزه خدمات عمومی

نکات مهم این قاعده از این قرار است:

۱- آن خدمت حق مخلوق کردن مکلفین باشد.

۲- گرفتن اجرت و بردن این خدمت در بازار اجاره و جعاله جایز نیست.

۳- عدم جواز اجرت شمول دارد یعنی نه از خود آن مخلوق (مصرف کننده خدمت) می‌توان گرفت و نه از کسی دیگر که باز ادای آن حق بر او واجب است.

وقتی ثابت شود ارائه برخی از این خدمات از سوی حکومت اسلامی واجب است او نمی‌تواند از مصرف کنندگان در قبال این خدمات پول بگیرد و چون جداگانه بر معلم و پزشک و ... هم بخشی از این خدمات واجب می‌شود او نیز نمی‌تواند اجرت بگیرد (نه از مصرف کننده نه از دولت) لذا برای امرار معاش باید به قاعده ارتزاق درباره اینها عمل کرد.

قاعده سوم میرزای نائینی: پرداخت در بخشی از واجبات نظامیه و خدمات تخصصی

اجمالاً چکیده نظرایشان چنین است: (۱)

- واجبات نظامیه، واجباتی است که برای حفظ نظام بندگان (نظام معیشت) واجب شده‌اند مثل صنوف صناعات که نظام زندگی مبتنی بر آنهاست. اصل اولی در اینها جواز اخذ اجرت است.

- اما واجبات نظامیه دو گونه‌اند:

جایی که خود بذل عمل و عدم احتکارش خواسته شده است. اجرت از این حیث جایز است (مثل طبابت) (۲)

جایی که نتیجه عمل واجب شده است. اینجا اجرت جایز نیست (مثل فصل خصومت در قضاوت)

این تقسیم ایشان مبتنی بر یک نظریه اصولی در متعلق امر است. ضابطه کلی به نظر ایشان این است که طبیعت امر به حسب اقتضاء، امر به عمل به معنی اسم مصدری تعلق می‌گیرد نه مصدری. (۴) "نمازگذار" یعنی نماز را در بیرون موجود کن. اما اگر قرینه‌ای خلاف این ضابطه در صناعات و حرفه‌ها پیدا شد که نشان داد معنای مصدری متعلق وجوب است.

مثلاً خیاطی کن یعنی خیاطی کردن بعنوان یک واجب کفائی نظامیه‌ای واجب است و خیاط نباید حرفه را دریغ کند حالا نتیجه خیاطی را بفروشد یا برای نتیجه اجیر شود بلامانع است (که اغلب صنایع و حرفه‌ها چنین‌اند) اما اگر چنین قرینه‌ای در صنایع و حرفه‌ها کشف نشد ضابطه کلی حاکم است که حاصل مصدر متعلق وجوب است و نتیجه کار خواسته شده است.

مثلاً چنانچه در امر به نماز یک تحقق نماز کامل خواسته‌اند نه چند رکوع و سجود کردن اینجا هم حاصل کار را خواسته‌اند.

برای وضوح همان طبابت یا قضاوت را مقایسه کنید در طبابت، عمل طبابت یعنی بکارگیری علم و فن برای تشخیص بیماری و درمان خواسته شده است نه نتیجه و حاصل مصدر طبابت

لذا از این حیث اشکالی ندارد نتیجه فروخته شده یا پزشک برای آن اجیر شود. اما در قضاوت خود شنیدن دعوای شاکی و متهم و احضار شاهد و بینه خواسته نشده است. بلکه حاصل مصدر که قضاوت و فصل خصومت است مطلوب شارع بوده است. لذا آنرا نمی‌تواند بفروشد یا برایش اجیر شود. خود عمل منهای نتیجه هم مالیتی ندارد که مورد معاوضه قرار گیرد.

از اینجا به قاعده می‌رسد که در هر صنعت و حرفه‌ای که چنین باشد، اجرت جائز نیست. «لان المصدر آلی غیر مالی و اسمه خارج عن ملکه». نتیجه با وجوب، مال خداوند شده است و قابل معاوضه یا قابل واگذاری به غیر نیست.

## ظرفیت‌های نظریه مبنا برای قاعده گذاری

۱. امکان بلکه لزوم تامین معیشت همه کارمندان

از طرفی بیت المال از آن همه مردم است و اصل در آن عدم پرداخت به افراد است الا برای یک مصلحت عمومی. از طرفی هم یکی از ارکان در نظریه رزق تامین معاش و فارغ کردن فرد برای خدمات و مصالح عمومی بود

در نتیجه پرداخت به همه کارمندان را شامل می‌شود (در این مبنا اینکه کارمندی زیر خط فقر باشند توجیه پذیر نیست)

۲ و ۳. ظرفیت بیشتر برای افزایش بهره‌وری و ظرفیت بیشتر برای کاهش هجوم از بخش خصوصی به دولتی

این دو ظرفیت مذکور برای لایحه نویسی بسیار مهم‌اند.

اینکه به حسب تحقیق، افرادی با نیم ساعت کار مفید داریم اما به همه افراد به طور یکسان به صورت رسمی قرارداد می‌دهیم، کارایی و بهره‌وری را پایین می‌آورد و دولت را تنبل خانه می‌کند و چون در بخش دولتی پرداخت ۳۰ ساله رسمی هست، هجوم اتفاق می‌افتد.

نظریه رزق با تصرفی که می تواند در عقد جایز کند، دست مدیر و حکومت را در هر دو ظرفیت باز میگذارد چون بنابراین مبنا، قراردادهای عقود لازم و چند ساله ای اجاره ای نیستند که نتوان فسخس کرد بلکه رزق است و قابلیت نقصان و زیادت در دستمزدها را دارد و این عامل عطش هجوم به دولت را می کاهد.

#### ۴. قابلیت بیشتر برای نظم بخشی در حقوق و رفاهیات

یکی از مشکلات موجود در قوانین ما تبعیض در پرداخت رفاهیات است. بعضی، رفاهیات بزرگ می گیرند و برای بعض دیگر همان کف حقوق پرداخت می شود. بر اساس مدل رزق می توان بخشی از حقوق را به شکل تغییر جنس پرداخت کرد. لذا حقوق و رفاهیات در یک بیس ارزشگذاری می آیند و یکی گرفته می شوند به بیان روشن رفاهیات بخشی از همان حقوق است که ذیل بیت المال پرداخت می شود. اما در پرداخت اجاره ای، رفاهیات جدای از بیت المال و آتش به اختیار و طبق میل مدیر پرداخت شده و قابل نظارت نیست.

#### ۵. امکان بیشتر سنجش پذیری و مقایسه در سطح افقی و عمودی مشاغل

پرداختها و قراردادهای بنا بر عقد اجاره امکان مقایسه مشاغل را از دولت می گیرد و چون ممکن است مثلاً فوق العاده ها بر اساس فعل نه فاعل، کار و نه کارکن باشد، عملاً منطق مقایسه پذیری بین یک حسابدار در وزارت آموزش و پرورش با یک حسابدار در مجموعه نفت را از بین می برد.

این چالش بین بخشی در بیرون از دولت نیز اتفاق می افتد.

مکانیزم پرداخت بر اساس اجرت نیازمند اندازه گیری ست و این خود حجم بسیاری از مقایسه و محاسبه مانند سن، جنسیت، وضعیت بازار کار و... را موجب می شود که در دستمزدها تاثیر گذارند.

یکی کردن این محاسبات اقتصادسنجی به خصوص وقتی اقتضای مشاغل دولتی کاملاً با فضای بخش غیردولتی ناسازگار است، بسیار سخت و امکان مقایسه را منتفی می کند چانه زنی هایی را هم رقم خواهد زد.

اما نظریه رزق دست دولت را در پرداختها باز میکند و قدرت چانه زنی را بخشها را گرفته و اندازه گیری های بازاری حذف میکند.

#### ۶. امکان بیشتر برای تحقق مدیر تراز حکومت اسلامی (زهد مدیران)

بنابر روایات پرداخت مازاد بیجا، تبذیر و اسراف و حرام است و در جای دیگر آمده که گشاده دستی در پرداخت بیت المال جور و ظلم و یک فریب است.

تحقق مصلحت های عمومی و فارغ کردن افراد با پرداخت از بیت المال با اینکه تکلیف است از سوی دیگر موجب ضمان هم است و فرمود: بیت المال و اموال مسلمین تحمل ضرر ندارد.

بنابراین نظریه زهد مدیران یک اصل است. بنابر ۲ روایت صحیح که بر اساس آن فتوی داده شده برای اثباتش کافیست.

• یکی معلی بن خنیس و دیگری مفضل کارگزار کوفه، در دو نوبت به امام صادق رجوع اما با یک مضمون سخن گفته اند. به بغداد هزار و یک شب اشاره کرده و خود را جای کارگزاران بنی عباس گذاشتند و گفتند اگر امر به شما برگردد ما هم در آن شریک هستیم.

امام صادق فرمود: هیئات! برای شما لباس خشن و خوراک خشک و شبها برنامه ریزی و روزها دویدن دارد.  
امیرالمومنین در دوره خلفا معاشش را از بیت المال می گرفت اما در زمان حکومتش که مقسم بیت المال بود هیچ نگرفت. با آنکه انفال در دست او بود اما نیازهایش را از باغات و امثالهم تامین می کرد.  
بقیه که امام الاصل (امام معصوم) نیستند مشمول روایات زهد مدیران و مقامات هستند و باید از قاعده رزق پیروی کنند.

### ممنوعه های نظریه مبنا برای قاعده گذاری

چطور قانون نویسان و لایحه نویسان واقعیت هایی مانند تعداد افراد، بودجه دولت یا مثلا فشار طیف های سیاسی را در نظر می گیرند، همانطور واقعیت ها و ممنوعه های الهی را هم لحاظ کنند.

۱. مانعیت جدی از حقوق های نامتعارف و نجومی

عقد اجاره و قرارداد بر اساس اجرت نیست بلکه رزق است و برای فارغ کردن فرد.

۲. مانعیت جدی از هرگونه پرداخت مازاد بخاطر دو شغله شدن و...

در مبنای ارتزاق، فرد برای ماموریت های حکومتی و مصلحت های عمومی فارغ می شود؛ پولی که به او داده می شود اصلا به ازای کار و فعلش نیست. در نتیجه پرداخت مازاد بابت شغل دوم (یعنی فعل دوم) از اساس منتفی است. بر اساس نظریه مبنا ممکن است فرد برای چند نوع کار مکلف و موظف شده باشد اما از بیت المال به قدر کفاف به او داده می شود نه بیشتر. آنجایی هم که منحصر شامل رزق می شود دوشغلگی معنا پیدا نمی کند. حتی فتوای فقها، تجمیع را هم ممنوع کرده است و برایش نص شرعی داریم. اگر یک فرد هم والی شهر بود و هم عامل زکات او فقط می تواند یک سهم بگیرد، اینجا زمینه دو شغله شدن برداشته می شود.

۳. ممانعت از تفاضل های حاصل از توزیع درآمدهای اختصاصی بین کارمندان یک دستگاه

از مشکلات شایع این است که دستگاه هایی که دارایی هایی دارند و با آن درآمد کسب می کنند، آن را برای خود تلقی می کنند و درآمدهای حاصل از آنرا بین کارمندان خودشان تقسیم می کنند.

نظریه رزق مقابل آن می ایستد.

استدلال اول:

مقدمه یک: ما فقط یک بیت المال عمومی داریم که یک شخصیت حقوقی است اینکه یک بیت المال خاصه دیگر در مخارج دولت ساخته شود بدعت معاویه است.

مقدمه دو: رابطه یک کارمند با بیت المال مانند رابطه یک شریک در شرکت خصوصی نیست. در آنجا شریک، مالک و در اینجا کارمند، متولی است.

نتیجه: مالک با متولی فرق دارد. متولی فقط مامور به انجام وظیفه ست و هیچ مالکیتی نه نسبت به ساختمان و... دارد و نه نسبت به درآمدها. در نتیجه درآمدهای حاصل از دارایی ها برای همان شخصیت واحده حقوقی یعنی بیت المال است.

استدلال دوم (از طریق برهان خلف و جواب نقضی):

ملک و بدهی (و به تعبیر فقهی، ذمه) تابع هم هستند. اگر برای کارمندان مالکیت قائل شدیم و فلان اداره را ملک مشاعی کارمندانش تلقی کردیم و درآمدها را بین آنها تقسیم کردیم در کنارش نیز باید در بدهی ها هم از کارمندان کسر کنیم. واضح است که انجام نمی شود و بدان قائل نیستند پس وقتی بدهی نقض شد مالکیت هم نقض می شود و درآمدهای اختصاصی ممنوع!

**نکته:** احساس بهره مندی از درآمدهای اختصاصی دو بلا سرما آورده:

۱\_ ایجاد کج سازه ها:

باعث می شود وزارت نفت ۱۴,۵ درصد حاصل از فروش نفت را مال خود بداند نه بیت المال.

۲\_ ایجاد کج کارکردها:

بزرگترین درآمد اختصاصی مال دانشگاه فرهنگیان است با ۳ همت که از کسر بخشی از حقوق دانشجو معلم ها بدست می آید. او چون احساس ملکیت می کند و نه تولی به خود اجازه می دهد به جای صرف آن درآمدها برای بالا بردن کیفیت آموزشی و تامین امکانات و رفاهیات لازم، آنرا خرج هیئت علمی دانشگاه بکند. مبنای ارتزاق هر دورا اصلاح می کند.

۴. ممانعت از چانه زنی برای شغل های منحصر به فرد و حساس جهت پرداخت نامتعارف

استدلال (بنا به فتوای مشهور): از قضا شغلها و کارهای منحصر به فرد که از دیگری بر نمی آید تکلیف را بر او واجب و تکسب از آن را بر او حرام می کند.

یعنی از انحصار به وجوب تکلیف و بعد به حرمت تکسب می رسیم.

اما اگر فرد، لایالی و مال حرام می خواست (با این فرض که کسی برای آن شغل نیست) حکومت باید اول فرصت را برای توانمندی دیگران برای انجام آن کارها مهیا کند. اگر در آخر سر مضطر شد حرام بدهد ولی حکومت نباید خود را در اضطرار خود ساخته قرار دهد و زمینه را برای انحصار شغلها در دست عده ای ایجاد کند.

۵. ممانعت از پدیده آقازادگی در مقامات و مسئولین (توارث نشدن رزق بخلاف اجرت)

این پدیده، به نظام سیاسی و نظام پرداختها آسیب وارد کرده است.

اگر مبنای ارتزاق باشد، دیگر اموال قابل ارث نیستند و هر چه هست باید به بیت المال برگردد.



## استنتاج ها

استنتاج اول: منطق و دستگاه سنجش عوامل تاثیر گذار در تعیین میزان جبران خدمات

قانون باید مبتنی بر عدالت باشد و عدالت باید سند استحقاق داشته باشند و آن حق نیز باید متناسب با یک واقعیت طبیعی (مدرک آموزش تجربه سابقه عایله محل خدمات و...) باشد.

شهید مطهری در جلد ۲۰ مجموعه آثار می گفت اگر کسی زیر خط فقر است یعنی استحقاق او داده نشده چون او هم مانند فلان وزیر دندان و دهان و شکم دارد پس مستحق است. در اینجا سطح معیشت یک سند استحقاق است لذا باید تامین شود نه یک امتیاز مصطلح. در مثال مناقشه نیست ولی مدرک در دستگاه سنجش می تواند برای جذب به خدمت مناسب باشد اما برای میزان پرداخت باید کارایی او را دید و سنجید.

استنتاج دوم: تعیین کف و سقف پرداخت از بیت المال (تا از پرداخت های نامتعارف نیز ممانعت شود).

۱\_ کف پرداخت: به قدر رفع حاجت و ضرورات زندگی

۲\_ سقف پرداخت: برای سقف پرداخت سه عبارت وجود دارد (براساس عهدنامه مالک اشتر):

(۱) حد اسباغ: یعنی در حد یک زندگی راحت و در ادبیات فارسی همان برج های زندگی هستند.

خرج هایی که خرج رفاه، زیبایی ها و راحتی ها می شوند.

(۲) بقدر مایصلحه: اگر مثلاً فرزندی به خانوادت اضافه شد باید اتاقی هم اضافه شود.

(۳) فسحت به اندازه ما یزیل علت

استنتاج سوم: تقدم تامین معاش همه کارمندان (حق طبیعی) بر تفاضل ها در هنگام کمبود منابع طبق قاعده رزق فارغ کردن فرد امری ضروری و لازم است و این موجب تقدم تامین معاش بر تفاضل ها در هنگام کمبود منابع می شود.

در اینجا معیشت یک حق طبیعی تلقی شده نه یک امتیاز مصطلح

استنتاج چهارم: مخروط و ازگون پرداخت در مقامات (روند کاهشی):

نظریه زهد مدیران ایجاب می کند که هر چه مقام بالاتر می رود پرداختها کمتر شود نه بالعکس.

استنتاج پنجم: شرط نگهداشت مالی و بازکردن دریاها برای شایستگان و برابری فرصتها

استنتاج ششم: ممنوعیتهای فوق العاده حاصل از درآمد دستگاه ها

استنتاج هفتم: تجمع مجموع پرداخت از بیت المال و سنجش سرجمع اینها در نظام پرداخت